



# پیدا و پنهان «جز چشم سیاه تو»

مروری بر جز چشم سیاه تو پنجمین جلد از مجموعه حماسه سجادیه سیدمهدی شجاعی

**رمان دینی**  
لیدایزری نویسنده

به مکه و آتشباران خانه کعبه می‌پردازد و جلد چهارم با عنوان «از بسوی گل آهسته‌تر»، در کنار راه و رسم مآلوف و هدف معهود این مجموعه که همانا روشنگری و بازشناسی اسلام راستین است، از یکی از دیرپاترین ابهامات تاریخ الهی پرده برداشته و همچنین کرد مهجوری را از چهره رساله حقوق امام سجاده (ع) می‌زاید. اما جلد پنجم مجموعه «حماسه

سجادیه» با عنوان دلنشین «جز چشم سیاه تو»، که به تازگی چاپ روانه بازار نشر شده، در راستای اهداف نگارش این مجموعه شریف و به سیاق مجلدات پیشین، با بیان بزنگاه‌هایی از دوران حیات پرپرکت امام سجاده (ع)، چون آینه‌ای حق و باطل را پیش چشمان مخاطب «جز چشم سیاه تو» همچون چهار مجلد پیش از خود در پی روشنگری است، در پی زدودن غبار ابهام و جعل و تحریف از چهره اسلام راستین علوی و اولیای آن است؛ چون در پی معرفی ملاک‌ها و شاخص‌های بازشناسی حکومت علوی از حکومت اموی است. این کتاب در قالب رمانی با



**جز چشم سیاه تو**  
حماسه سجادیه / کتاب پنجم  
نویسنده: سیدمهدی شجاعی  
انتشارات: نیستان هنر  
تعداد صفحات: ۴۴۸ صفحه  
قیمت: ۱۴۰۰۰۰ تومان

چهل و نه فصل، نص صریح تاریخ اسلام را روایت می‌کند، وقایع مهم آن دوران را تجزیه و تحلیل می‌کند و بر زوایای تاریک شخصیت‌های تأثیرگذار آن زمان پرتو می‌افکند تا مخاطب امروز بیشتر به بهتر شرایط پیچیده آن دوران را درک کند. از جمله شخصیت‌های اثرگذاری که در این رمان آیینی بیشتر با آنان و عملکردشان آشنا می‌شویم، است. ما خود راننده این راهیم هر قدر که به طول بینجامد.»

از جمله ویژگی‌های شاخص کتاب «جز چشم سیاه تو» گستردگی است. تنوع مطالب آن است. این جلد همچون سایر مجلدات این مجموعه دایره‌المعارفی از علوم اسلامی، روایی و تاریخی است ولی دقیقه‌ای در این میان است و آن اینکه نقل این معارف و مباحث نوعاً صعب و مستعصب، بی‌مدد هنرمندی کلک مشاطه نویسنده‌ای کاردان می‌تواند موجبات ملالت و خستگی مخاطب را فراهم آورد. سیدمهدی شجاعی که به حق این پدر رمان آیینی می‌دانند، با چیره دستی تمام، مطالب سنگین معرفت‌شناختی و حقایق

سهمگین تاریخی را چنان به روانی و شیوایی بیان می‌کند که مخاطب بی‌آنکه خود بداند بدون هرگونه ملال و دلزدگی از هزارتوهای تاریخ عبور کرده و حق را از باطل و سره را از ناسره می‌شناسد. از جمله مباحث خطیری که در کتاب «جز چشم سیاه تو» مورد بررسی و تشریح قرار گرفته‌اند، می‌توان به مبحث امام‌شناسی، حدیث شریف لوح، علل و نحوه به وجود آمدن خواجه، دیدگاه ائمه شیعه درباره ستم‌هایی که حاکمان جور به بیانه‌های مختلف رومی داشتند از جمله قصاص قبل از جنایت و همچنین کرامات معجزه‌آسای امام سجاده (ع) و امثالهم اشاره کرد. شجاعی در این اثر ظرایف تاریخ را هم از قلم نینداخته و به عنوان نمونه برای نشان دادن مظلومیت مولی متقیان، حضرت علی (ع)، فصلی از زمان خود را به ماجرای شبهه دشمنان در بیاب کفر پرتو آن حضرت، جناب ابوطالب، اختصاص می‌دهد. او در قالب داستان، دریایی از معارف حق شیعی را بیان می‌کند.

**لطایف پنهان و آشکار**  
کتاب «جز چشم سیاه تو» همچون مجلدات پیش از خود از لطافت و عشق و طنز نیزی بهره نیست. بنابراین حیف است اگر در معرفی این کتاب از کنار بخش‌های طنز آن به سادگی بگذریم. شجاعی در بخش‌هایی که توسط شیطان یا شخصیت‌های معلوم‌الحال اثر می‌روایت می‌شوند، دست قلم را در طنز و شکرگفشی باز گذاشته و فضایی مفرح و شیرین می‌آفریند. البته کار به اینجا ختم نمی‌شود و نویسنده فاضل و محقق ما جایی از کتاب از قول شیطان لطیفه‌ای را افشای می‌سازد که صدق و حق است. در فصل «از بقا» آنجا که



شیطان در باب دست‌پرورده سفاک خود، حجاج ابن یوسف ثقفی، داد سخن می‌دهد می‌خوانیم: «حرف‌هایی که من در این کتاب زده‌ام، اسرار را که من برای اولین بار فاش کرده‌ام، بدون اغراق در تاریخ و ادب بی‌سابقه است و بی‌تردید می‌توان گفت که معتبرترین، جذاب‌ترین و در نتیجه ماندگارترین کتاب درباره این مقطع از تاریخ خواهد بود.» شجاعی سپس از ترجمه طنز شعری که حجاج من باب استمالت خطاب به عبدالملک مروان سرورده بود، رونمایی می‌کند و بر نمک کار می‌افزاید. (صص ۳۸۶، ۳۸۷، کتاب)

لطایف پنهان و آشکار «جز چشم سیاه تو» به موارد برشمرده محدود نمی‌شوند. این اثر در عین اینکه کاملاً محققانه و مستند به رشته تحریر درآمده، به لطف نگارش لطیف و روان استاد شجاعی بسیار خواندنی و گیراست. یکی از طرفه‌ترین ابزارهای که شجاعی در نگارش این اثر از آن بهره می‌برد همانا تعدد روایان و روایت مسالمتی است که تنها از زبان شخصیت‌هایی خاص قابل بیانند.

یکی از خاص‌ترین این روایان که نقش فراوانی در پیشبرد داستان ایفا می‌کند شخص ابلیس است! شجاعی با پرده‌گردانی و معرفی به موقع روایان به گونه‌ای اثر را پیش می‌برد که تعدد و فراوانی شخصیت‌ها و وقایع مخاطب را سردرگم نکند.

جمع کردن حجم گسترده‌ای از مطالب متنوع در یک کتاب آن هم با هدف روشنگری و زدودن غبار ضخیم دروغ و تحریفی که قرن‌ها بر چهره اسلام علوی و اولیای آن ننشسته بود، همتی والا و کوششی عظیم می‌طلبد که با عنایت علی ابن‌الحسین (ع) و با اهتمام استاد سیدمهدی شجاعی در مجموعه «حماسه سجادیه» و جلد تازه آن، «جز چشم سیاه تو» حاصل شده است. اینکه اساساً نویسنده محقق اثر عنوان حماسه را برای این مجموعه برگزیده خود دقیقه‌ای است که شاید در یاد امر به زان آن پی نبریم. برحسب ظاهر علی ابن‌الحسین (ع) در شامگاه دهم محرم سال ۶۱ هجری به اسارت گرفته شد، چندی به غربت بیابان پناه برد، دمی از آزار و اذیت خلفا و والیان جور در امان نبود، بارها به جانس سوء قصد شد و سرانجام هم غریبانه به شهادت رسید. پس عنوان حماسه برای چنین زندگی سخت و طاقت‌سوزی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ پاسخ را باید در حقایق و ظرایفی جست که در سیره آن حضرت نهفته است. سخنرانی حضرت سجاده (ع) در کاخ یزید، حماسه‌ای بود که پیروزک سیاه توحید را به لشکرش رقم زد. ما با مطالعه این اثر ارجمند درمی‌یابیم که پس از واقعه کربلا جهان اسلام به چه فتنه‌ها و بلاهای عظیمی مبتلا شد. هر گوشه از بلاد اسلام چه بسایرانی سودای خلافت بر مسلمین را در سرشان می‌پروراند. چه بیعت‌ها و قول و قرارهای پنهانی که بسته و شکسته نشد. چه خون‌ها که به ناحق ریخته شدند. چه حرمت‌ها که از اسلام و مسلمین هتک نشد. ما این همه، اسلام راستین، اسلام علوی، همان دینی که اباعبدالله (الحسین) (ع) برای بقای آن جان شریف خود را بذل کرد، به مدد حماسه‌ای که علی ابن‌الحسین (ع)، امام چهارم شیعیان رقم زد زنده و پایدار ماند و این همان است که خداوند در کتاب خود به آن اشاره کرده است: «می‌خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش سازند، لیک خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال برساند، هرچند که کافران را ناخوش آید.» (سوره توبه، آیه ۲۲)

## حقیقت به بیان گمنامان

روایت‌هایی از واقعه کربلا در مجموعه داستان فراموشان نوشته داوود غفارزادگان

این بخش، با پرهیز از شعارزدگی، شرایطی را ترسیم می‌کند که در آن مسأله انتخاب مسیر درست و البته بدعهدی اهالی کوفی به شکل جدی مطرح می‌شود. با این حال شخصیت داستان، انسانی معمولی است که در میانه یک موقعیت تاریخی قرار گرفته است: «حر فرعی» داستانی از واقعه کربلا» که از سوی انتشارات قدیانی منتشر شده، همین مسیر



را در پیش گرفته است؛ منتهی با یک تفاوت مهم. او در این کتاب، داستان عاشورا را از نگاه روایاتی بازگو کرده که در حاشیه تاریخ ایستاده‌اند؛ افرادی کمترشناخته شده و حتی ناشناس که هر یک در لحظه‌ای حساس با حقیقت مواجه شده‌اند. نتیجه کار روایتی چندصدایی و موجز است که می‌کوشد فضای انسانی و تاریخی آن روزها را نشان دهد. داوود غفارزادگان شرح داستانی واقعه کربلا را در کتاب «فراموشان» به چند بخش مستقل تقسیم کرده است و هر بخش را از زاویه دید شخصیتی متفاوت روایت می‌کند. او افرادی را برای بازخوانی واقعه عاشورا انتخاب کرده که برخی از آنان حتی فراموش شده‌اند. اولین روایت به قاصد والی مدینه تعلق دارد، در این بخش قاصد، مأمور رساندن پیامی است که سرنوشت سیاسی و تاریخی بزرگی در پس آن قرار دارد. غفارزادگان در این بخش بیش از آنکه به شرح جزئیات تاریخی بپردازد، به وضعیت روانی شخصیت توجه می‌کند. قاصد مأموریت خود را انجام می‌دهد، اما در عین حال نشانه‌هایی از تردید و نگرانی در رفتارش دیده می‌شود. نویسنده با تمرکز بر همین لحظه‌های کوتاه و انسانی، فضای داستان را شکل می‌دهد. نامه‌ای که همه می‌دانند حامل خبر ناخوشایندی است: «فهمیدم معاویه مرده، و این نامه پسرش یزید است که از شام رسیده و از امیر خواسته برای او از حسین بن علی بیعت بگیرد.» روایت قاصد، در واقع آغاز حرکتی است که به تدریج خواننده را به سمت رخدادهای بزرگ‌تر هدایت می‌کند.

در روایت دوم داستان را از پس از واقعه کربلا جهان اسلام به چه فتنه‌ها و بلاهای عظیمی مبتلا شد. هر گوشه از بلاد اسلام چه بسایرانی سودای خلافت بر مسلمین را در سرشان می‌پروراند. چه بیعت‌ها و قول و قرارهای پنهانی که بسته و شکسته نشد. چه خون‌ها که به ناحق ریخته شدند. چه حرمت‌ها که از اسلام و مسلمین هتک نشد. ما این همه، اسلام راستین، اسلام علوی، همان دینی که اباعبدالله (الحسین) (ع) برای بقای آن جان شریف خود را بذل کرد، به مدد حماسه‌ای که علی ابن‌الحسین (ع)، امام چهارم شیعیان رقم زد زنده و پایدار ماند و این همان است که خداوند در کتاب خود به آن اشاره کرده است: «می‌خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش سازند، لیک خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال برساند، هرچند که کافران را ناخوش آید.» (سوره توبه، آیه ۲۲)

اما، ما عمه شیطانیم. او قلاده برگردنمان انداخته و راه می‌بردمان. اگر بگویم خواب و خوراک ندارم، دروغ نگفتم. ما، دایم، چیزی به دلم چنگ می‌زنیم. زخم که به شورش افتاد، باید آن را کند. خودتان را گول نزنید. همتان روزگار مرا دارید. کدام یک از شما شپیمان نیست؟ اما چه سود. باید بنشینیم و باهم نجوا کنیم، که چه کردیم و چطور چشممان کور شد و عقلمان زایل. ما همیشه کور بودیم. مگر اولین بارمان است، کی به عهدمان وفا کردیم؟»

روایت بعدی از زبان «غلام عبیدالله بن زیاد» نقل می‌شود. این فصل تصویری از فضای حاکم بر کوفه پیش از وقوع واقعه عاشورا را ارائه می‌دهد: «از بزرگ‌ترها خواست که جلوتر بیایند و اسم کسانی را که با مسلم بن عقیل همراهی کرده‌اند، بنویسند.» گفت: «هرکس که طرفداران مسلم با خود او را به منتهی راه دهد، خودش هدر خواهد شد! او را مقابل خانه‌اش به دار آویخته و کسانش را از بیت‌المال بی‌بهره خواهیم کرد!» غلام در جایگاهی قرار دارد که می‌تواند رفت‌وآمدها و گفت‌وگوهای درون دستگاه حکومتی را ببیند، اما خود در تصمیم‌گیری‌ها نقشی ندارد. همین موقعیت به نویسنده امکان می‌دهد تا بخشی از فضای سیاسی آن دوره را نشان دهد.



**فراموشان**  
داستانی از واقعه کربلا  
نویسنده: داوود غفارزادگان  
انتشارات: قدیانی  
تعداد صفحات: ۹۶ صفحه  
قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان

**مواجهه با وجدان و اخلاق**  
غفارزادگان در بخشی از روایت‌های کتاب، از جمله ماجرای غلام عبیدالله بن زیاد، کوشیده تا فضای اجتماعی و انسانی آن روزها را بازسازی کند. او به جای تمرکز بر صحنه‌های بزرگ نبرد، می‌لحظه‌هایی توجیه می‌کند که در آن شخصیت‌ها با پرسش‌های اخلاقی روبرو می‌شوند.

در بخش بعدی که «روایت یک کاتب گمنام» است، کاتبی ناشناس، آنچه در مدت ۸ روز بر امام حسین (ع) و نزدیکان و یارانش می‌گذرد برای مخاطبان بازگو می‌کند. برخی متقدمان تأکید دارند این فصل از نظر مضمونی یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب است چرا که درهای پرتگی از مستندنگاری دینی-تاریخی با بیانی داستانی را برخود دارد. کاتب یکی از شاهدان واقعه عاشورا است و حقیقتی که دیده را تعریف می‌کند: «و آخرین کسانی که پرچم جهاد بر دوش کشیدند برداران امام حسین (ع) بودند که از آنان فقط حضرت عباس (ع) باقی ماند. امام فرمود: تو پرچمدار من هستی. برای این کودکان اندکی آب فراهم آور!»

در بخش پایانی کتاب، «روایت قیس بن اشعث» مطرح می‌شود. قیس در منابع تاریخی از سپاهیان عمرین سعد در واقعه کربلا معرفی شده، از افرادی که در جریان حوادث کوفه و کربلا نقشی بحث‌برانگیز داشته و مشهور است که سرهای شهدای کربلا را نزد ابن زیاد می‌برد. غفارزادگان با انتخاب این شخصیت برای پایان کتاب، روایت را به نقطه‌ای می‌رساند که در آن تضادهای اخلاقی و انسانی آشکارتر می‌شوند. نکته قابل تأمل آنکه در پایان بندی کتاب خبری از نتیجه‌گیری مستقیم نیست، بلکه مخاطب خود را در مواجهه با تصویری از پیچیدگی رفتار انسان‌ها در موقعیت‌های حساس می‌بیند. یکی از ویژگی‌های «فراموشان» زبان ساده و موجز آن است. نویسنده می‌کوشد با کمترین توضیح، بیشترین تصویرسازی را به کمترین چندصدایی روایان در ذهن خواننده ایجاد کند. با آنکه در فصل با صدای متفاوتی آغاز می‌شود و فضای خاص خود را دارد اما همه آنها در نهایت به یک محور مشترک می‌رسند، یادآوری لحظه‌های تاریخی که در آن انسان‌ها با انتخاب‌های سرنوشت‌ساز روبرو می‌شوند.

**در میانه یک موقعیت تاریخی**  
در بخش‌های میانی کتاب، غفارزادگان سربازان و تحولات آن روزها را از زاویه‌ای قرار دارند یا دست‌کم در موقعیتی مبهم ایستاده‌اند. در روایت بعدی، نویسنده سراغ یکی از سربازان حرین یزید ریاحی رفته است. حر در تاریخ عاشورا چهره‌ای شناخته شده است؛ فرمانده‌ای اهل کوفه که در لحظه‌ای حساس مسیر خود را تغییر می‌دهد و از عبیدالله بن زیاد، روی گردانده و به یاران امام می‌پیوندد. غفارزادگان در این روایت، نگاهش معطوف به سربازی می‌شود که در کنار حر حضور دارد و تحولات آن روزها را از زاویه‌ای نزدیک می‌بیند. این روایت بیش از هر چیز درباره تردید است. سرباز با صحنه‌هایی روبرو می‌شود که کوشد با کمترین توضیح، او شاهد گفت‌وگوها، دستورها و تغییر فضای اردوگاه است و به تدریج درمی‌یابد که در برابر حادثه‌ای بزرگ قرار گرفته است. «حر بن یزید از همان شروع حرکت حالت غریبی داشت. من بارها با او بوده و دیده بودم که چگونه بر نیروهایش فرمان می‌راند و چطور حيله‌های جنگی می‌چیند.» نویسنده در

منزلی قائل شوی. اینکه در مقابل ملاک‌های ماندگار الهی از خودت ملاک و معیار داری و از آن فجع تر اینکه خودت را ملاک و معیار تلقی کنی. اینکه از اوج عبودیت خدای موسی (ع) است. در این باب: در وجود انسان‌های فرهیخته خداوند خالق چنان عظمت یافته که هر چه جز او در نگاهشان رنگ باخته. این تمام حرف است و حرف تمام. و تمام حرف‌های دیگر اجزایی از این کلام. اینکه روشنی ماه و خورشید را در آسمان نبینی و گرم شب‌تاب را منار هدایت خود کنی. اینکه یک چیز را کل ببینی و کل را به کلی فراموش کنی. اینکه در پیشگاه عظمت خالق خودت را هم ببینی و برای خودت شأن و

زنده‌یاد حبیب‌الله صادقی کربلا و وقایع آن را در یک تابلو جا داده است. در مرکز تصویر چهره‌هایی سبز و نورانی دیده می‌شود که نشان‌دهنده خاندان امام حسین (ع) است. اما اطراف این فضای نورانی، محیطی تیره و تاریک وجود دارد که در آن سواران سیاه‌پرند، آماده حمله دیده می‌شوند. تضاد نور و تاریکی و رنگ‌های فرمز و سبز، در این تابلو مشهود است و فضایی دوگانه را ایجاد کرده که تقابل خیر و شر را نمایان می‌کند